

قصیده خالد نقشبندی

در وصف امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع)



شوروش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرتضی مدرس چهاردهی
پرتال جامع علوم انسانی

توضیح و شرح بر روی نسخه خطی

صاحب‌دلان فِرَق مختلف اسلامی به امام هشتم مذهب جعفری حضرت رضا علیه‌السلام عشق می‌ورزند، و از دورترین گوشه‌های جهان زیارت تربت حضرتش شتابند، اهل فضل و ادب که معرفتی در حق او دارند هر يك بنوبه خود با دُرّ اشعار و قصاید فارسی، عربی که سروده‌اند سراخلاص در برابر شخصیت معنوی و روحانی امام فرود آوردند، از جمله صاحب‌دلان دل‌آگاه جناب خالد مرشد طریقه نقشبندی بود که در هنگام عبور از مشهد بسوی هند که برای کسب معرفت از محضر شاه عبدالله دهلوی قطب سلسله نقشبندی وقت می‌رفت در مشهد تحت تاثیر پرتو ولایت رضوی قرار گرفت و در وصف شاه خراسان قصیده‌ای سرود و ابراز ارادت و اخلاص نمود، همت خواست و بسوی استاد رفت، اشعار وی مورد پسند اهل سنت و جماعت قرار گرفت که گاه‌گاه برای فراهم آوردن وجد و حال بدان مترنم شوند از راه دور با امام شیعیان برآز و نیاز پردازند و حالی بدست آورند، نگارنده این سطور در تابستان هزار و سیصد و چهل و نه خورشیدی که به کردستان و آذربایجان غربی رفته بود مردم بادوق دیار گردنشین

را از نزدیک می دید که با ترنم اشعار خالد با حضرت علی بن موسی -
الرضا علیهما السلام عشق می ورزیدم را دریغ آمد که سایر دوستان را
علوی از خواندنش محروم شوند، اینک عین قصیده را به پیشگاه
خوانندگان گرامی تقدیم می دارد، باشد که حضرتش گوشه چشمی
بما کند .

مرتضی مدرسی چهاردهی

این بار گاه کیست که از عرش بر تراست
وز نور گنبدش همه عالم منور است
وز شرم شمشه های زرش کعبتین شمس
در تخته نرد چرخ چهارم به ششدر است
وز انعکاس صورت گل آتشین او
بر سنگ جای لغزش پای سمندر است
نعمان خجل ز طرح اساس خور نقش
کسری شکسته دل پی طاق مکسر است
بهر نگاهبانی کفش مسافران
بر در گهش هزار چو خاقان و قیصر است
این بار گاه قافله سالار اولیاست
وین خوابگاه نور دو چشم بیمبر است
این جای حضرتی است که در شرق تا بغرب
وز قاف تا بقاف جهان ، سایه گستر است

این روضه رضاست که فرزند کاظم است
 سیراب نوگلی ز گلستان جعفر است
 سرو سهی ز گلشن سلطان انبیاست
 نوباوه حدیقه زهرا و حیدر است
 مرغ خیال کاخ کمالش نمی‌پرد
 بر کعبه کی مجال عبور کبوتر است
 تاهمچو جان زمین تن پاکش بیر گرفت
 او را هزار فخر بر این چرخ اخضر است
 بر اهل باطن آنچه ز اسرار ظاهر است
 در گوشه ضمیر مصفاش مضمراست
 خورشید کسب‌نور کند از جمال او
 آری جزا موافق احسان مقرر است
 آن کس بیند گیش شد آزاد درد و کون
 ننگش ز تاج سلطنت هفت کشور است
 بر گرد حاجیا بسوی مشهدش روان
 کاینجا توقفی نه‌چو صد حج اکبر است
 بی طی ظلمت، آب‌خضر نوش بردش
 کاین دولتی است رشک روان سکندر است
 بتوان شنید بوی محمد (ص) ز تربتش
 مشتق بلسی دلیل بمعنی مصدر است

از موج فتنه غرق شدی کشتی زمین
 گرنه وراز سلسله آل لنگر است
 زوار بحر حریم وی آهسته پا نهد
 گرخیل قدسیان همه فرشش ز شهپیر است
 غلمان خلد کاکل خود دسته بسته اند
 پیوسته کارشان همه جاروب این دراست
 شاهها ستایش تو بعقل و زبان ما
 کی میتوان که فهم تو از عقل بر تراست
 اوصاف چون تو پادشهی از من گدا
 صیقل زدن به آئینه مهر انور است
 شاهها ، بشاه مسند لولاک کز شرف
 بر تارک شهان اولوالعزم افسر است
 آن گه بحق آنکه بر اوراق روزگار
 بایی ز دفتر هنرش باب خیبر است
 دیگر بنور عصمت آنکس که نام او
 قفل زبان و حیرت فهم سخنور است
 دیگر بسوز سینه آن زهر خورده ای
 کز ماتمش هنوز دو چشم جهان تراست
 آن گه بخون ناحق سلطان کربلا
 کز وی کنار چرخ بخونابه احمر است

دیگر بحق آنکه ز بحر مناقبش
 انشاء بوفراس ز يك قطره کمتر است
 دیگر بروح اقدس باقر که قلب او
 مر مخزن جواهر اسرار را در است
 آن‌گه بنور باطن جعفر که سینه‌اش
 بحر لبالب از در عرفان داور است
 دیگر بحق موسی کاظم که بعد از او
 بر زمره اعظام و اشراف سرور است
 آن‌گه بقرص طلعت او کنز اشعه‌اش
 شرمنده ماه چارده و شمس خاور است
 دیگر به نیک‌ی تقی و پاکی تقی
 آن‌گه به عسکری که همه جسم جوهر است
 آن‌گه بعدل پادشهی کز سیاستش
 بآیره شیر شرز لیبی به ز مادر است
 بر خال آرم رحم که پیوسته همچو بید
 لرزان ز بیم زلزله روز محشر است
 تو پادشاه دادگری وین گدای زار
 مغلوب دیوسر کش و نفس ستمگر است
 از لطف چون تو پادشهی بنده‌ای گدا
 از جور اگر خلاص شود و چه درخور است

نا اهل و سزای نوازش نیم ولی
 نا اهل و اهل پیش کریمان برابر است
 پیکی فرست بهر من بینوا به هند
 سوی کسی که خاک درش مشک اذفر است
 از نام نامیش بود این نکته آشکار
 کز جان و دل زخیل غلامان این دراست
 دارم ز چشم روشن او چشم رحمتی
 ما مفلسیم و دیده او کیمیاگر است
 نی نی من شکسته ام و دارم این امید
 زرسازدم که بانگش مس همه ز راست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی